



دوازم

پیشینه مبارزات شهید مفتاح به سان سایر جوانب شخصیت وی همچنان در حجاب غفلت مانده است. او که از یاران صمیمی و مخلص امام بود، پیوسته می کوشید نامش تحت الشعاع دستاوردهای انقلاب باشد و هرگز در پی کسب نام و نشان نبود و لذا در تمام این سالها بیش از آنچه که از او سخن رفته باشد خدمات وی در هدایت فعالیتهای مبارزاتی بیان شده اند و تعبیر وحدت حوزه و دانشگاه که او یکی از منادیان و مروجان اصلی آن بود بیش از وی مطرح بوده است.

مهندس محمد مهدی مفتاح نیز در بازگویی سلوک مبارزاتی پدر مایل است از رهاوردها بگوید، با این همه این گفت و شنود مشحون از ناگفته ها و خاطرات جذابی است که می تواند تصویرگر نقش آن شهید گرانمایه در تاریخ مبارزات انقلاب اسلامی باشد.

«شهید مفتاح و مبارزه» در گفت و شنود شاهد یاران با

مهندس محمد مهدی مفتاح

جسارت پدرم، مبارزه را عمومی کرد....

در هنگام شهادت پدر چند سال داشتید؟

بیست و دو سه سال.

از چه سنی نسبت به عملکرد علمی و سیاسی پدر حساسیت

داشتید و خاطرات آن را به یاد می آورید؟

از نظر یادآوری که قبل از سن دبستان به یاد می آورم در جریان مبارزه ایشان بودم. یکی از اولین خاطراتی که دارم سفری است که ایشان به خوزستان داشتند و من همراه ایشان بودم.

شاید سال ۴۱ بود. قطعاً قبل از تبعید حضرت امام بود. من هنوز مدرسه نمی رفتم. ایشان را برای سخنرانی به اهواز دعوت کرده بودند. یکی از مراحل مهم زندگی پدر سخنرانی بود که در استان خوزستان داشتند. خصوصاً آبادان و خرمشهر و اهواز که سخنرانیهای بسیار تند و پر شور و روشنگرانه ای علیه رژیم شاه ایراد کردند. افرادی شماری از جمله آیت الله مکارم شیرازی، آیت الله جعفر سبحانی هم بودند که همزمان با ایشان سخنرانی می کردند. ولی در سخنرانیهای شهید مفتاح جمعیت بسیار زیادی گرد می آمدند و سخنرانیها بعد مبارزاتی بسیار تندی داشتند. به این دلیل ایشان را چند بار دستگیر کردند و به قم برگرداندند و بر سر

منزل کسی که میزبان ایشان بود، رفتم و یادم هست که صبحانه آوردند. صبح زود بود که رسیدیم اهواز و شهید مفتاح از بعضیها سؤال کردند منزل آیت الله جزایری (اگر درست یاد مانده باشد) کجاست. ایشان میزبان بودند. یادم هست که آن فرد سریع تا کسی از این سفرها خاطراتی را نقل کنید.

هنوز دبستان نمی رفتم. در آن سفر سال ۴۱ که ایشان به اهواز می رفتند، همراهشان رفتم. احتمالاً صبح بود که رسیدیم چون به منزل کسی که میزبان ایشان بود، رفتم و یادم هست که صبحانه آوردند. صبح زود بود که رسیدیم اهواز و شهید مفتاح از بعضیها سؤال کردند منزل آیت الله جزایری (اگر درست یاد مانده باشد) کجاست. ایشان میزبان بودند. یادم هست که آن فرد سریع تا کسی

گرفت و آدرس را به پدرم گفت و ما رفتم. بعداً معلوم شد که این فرد مأمور ساواک بوده و با آمدن ما به منزل آیت الله جزایری می رود و اطلاع می دهد. برای این که ساواک حساس نشود، قرار بود شهید مفتاح به شکلی بسیار خصوصی وارد اهواز شوند و استقبالی نباشد و بعد سخنرانیها برگزار شود. صبحانه که خوردیم، بعد از یک ساعت دیدم که عده ای از افراد با قیبه های نظامی و لباس پلیس که مسئولین شهربانی و ساواک استان خوزستان بودند، آمدند. آنها با شهید مفتاح بسیار صحبت کردند و گفتند که شما در اینجا ممنوع ورود هستید و نباید سخنرانی کنید و باید برگردید. و برگشتید؟

بله، بعد از ظهر آن روز به ناچار برگشتیم. اما در همین فاصله عده ای مطلع شده بودند و من دقیقاً یادم هست که جلوی در منزل جمع



می شود گفت ایشان تعصب زیادی روی مسائل دینی و اعتقادی داشتند. تعصبی که عرض می کنم به معنای درست و عمیق آن است. اعتقادات جوانان و احکام دین برایشان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و سخنانی که در خلال پیروزی انقلاب و پس از آن فرمودند، نشان از تأکید فراوان ایشان بر این نکات دارد.

شدند. جمعیت بسیار زیادی بود و تقاضا داشتند که پدر سخنرانی کنند، اما ما به ناچار برگشتیم و یادم هست موقعی که می خواستیم سوار ماشین بشویم و به ایستگاه راه آهن برویم، من که شش هفت ساله بودم، تمام مدت روی دست مردم بودم تا به ماشین رسیدیم و جمعیت زیادی با موتور و وسایل دیگر تا ایستگاه راه آهن، ما را مشایعت کردند و به قم برگشتیم.

در قم چه رویدادی رخ داد؟

در آنجا پدر مستقیماً به منزل حضرت امام (ره) رفتند. من البته در آنجا داخل اتاق نرفتم و در حیاط نشستم و پدر رفتند و گزارش سفر را به امام دادند. به هر حال من مبارزات پدر را از این سن به یاد دارم. ایشان بر هویت اسلامی نهضت تا چه میزان اصرار داشتند؟ می شود گفت ایشان تعصب زیادی روی مسائل دینی و اعتقادی داشتند. تعصبی که عرض می کنم به معنای درست و عمیق آن است. اعتقادات جوانان و احکام دین برایشان از اهمیت ویژه ای برخوردار بود و سخنانی که در خلال پیروزی انقلاب و پس از آن فرمودند، نشان از تأکید فراوان ایشان بر این نکات دارد. مثلاً در جایی فرمودند، «انقلاب ما انقلابی اسلامی، نهضت مانهضتی اسلامی و حرکت ما حرکتی اسلامی است. همه چیز ما از اسلام و همه کارمان برای اسلام است و هر چه داریم از اسلام است.» در مجموعه ای که از صحبت های ایشان تهیه شده اگر ملاحظه بفرمایید، کاملاً مشخص است که ایشان تأکید بسیار زیادی بر این نکته داشتند.

از آشنایی شهید مفتاح با حضرت امام (ره) نکاتی را ذکر کنید. ایشان سالهای سال در محضر حضرت امام تلمذ داشتند. از همان ابتدای ورودشان به قم خدمت حضرت امام (ره) زیاد می رفتند و تلمذ می کردند و با اندیشه امام آشنایی زیادی داشتند.

و نیز دانشگاه...
بله مخصوصاً آشنایی ایشان با دانشگاه در کنار حوزه، اعم از تحصیل و تدریس موجب آشنایی ایشان با مکاتبی شده بود که آن سالها در



خروجی قوی و مؤثری در عرصه مبارزه داشت.
کاملاً صحیح است. البته این مبارزات دو بعد داشت. یکی بعد عمیق تربیت نیروی انسانی که از اعتقادات قوی اسلامی برخوردار باشند، به ویژه جوانان و شناساندن چهره رژیم شاه به آنها در جهت تربیت عناصر مبارز. این دو بعد را به خوبی می توان در شهید مفتاح دید و بعد دیگری که در سخنرانیهای ایشان هم کاملاً آشکار است، صراحت لهجه و مبارزه صریح با رژیم شاه، متناسب با شرایط زمانی و مکانی و به شکلی کاملاً مشخص است. به طوری که ایشان به کلی در استان خوزستان ممنوع الورد شدند. نمونه های بارز دیگر این گونه برخوردهای شهید مفتاح با رژیم شاه، سخنرانیهای ایشان در دانشگاه است. از آن سو هم از بعد تربیت جوانان و بالا بردن آگاهیهای دینی و سیاسی آنها، نمونه های بی شماری داریم، از جمله دروسی که در قم داشتند و کلاسهای که در دانشگاه داشتند.

مشخصاً چگونه و کجا؟

در قم مجمعی داشتند که نام مجمع علمی اسلام شناسی. کار این مجمع این بود که طلاب جوان علاقمند با استعداد را در آنجا جمع و درباره مسائل روز مبتلا به جوانان بررسی و بحث می کردند، سپس برای هر موضوعی فردی معین می شد که یا تحقیقی درباره آن موضوع بکند و یا ترجمه ای انجام دهد و نتیجه کارش را می برد به مجمع و در جمع مطرح می کرد، سپس نقد و تصحیح و بعد هم چاپ می شد. حاصل این فعالیت حدود ده جلد کتاب است که همگی اساسی و بسیار عمیق و ریشه ای هستند. چند عنوان آن را هم که در ذهنم هست، عرض می کنم: زیارت، خرافه یا حقیقت که به شبهاتی در مورد زیارت که در ذهن جوانها بود، جواب داده بودند. دعا: عامل پیشرفت یا رکود؟، با ضعف مسلمین دنیا در خطر سقوط؛ کودک نیل یا مرد انقلاب راجع به حضرت موسی، رهاوردهای استعمار. در این جمع نویسندگان خوبی هم تربیت شدند، مثلاً مرحوم مصطفی زمانی که دو سه جلد از این مجموعه متعلق به ایشان است و در کتابشناسی هم آمده و کتابهای دیگری هم دارند و غیر از کتابهایی که در پاسخ به سئوالات جوانان نوشتند. مطالب مربوط به فن نویسندگی و امثالهم نیز توسط افرادی که در این جمع وارد شدند، آموزش داده می شد که نمونه آن همین مرحوم مصطفی زمانی هستند.

دیگر فعالیتهای این هیئت چه بود؟

پس از چاپ این کتابها در حالی که مجمع شکل گرفته و پایه های آن محکم شده بودند، تصمیم گرفته شد نشریه ای با همین عنوان منتشر شود. در ابتدا قرار شد ماهنامه ای را چاپ کنند که به تدریج به روزنامه تبدیل شود. مقدمات تنظیم و چاپ این نشریه هم فراهم شد، اما ساواک کل تشکیلات را منحل و شهید مفتاح را دستگیر کرد. اگر این تشکیلات ادامه پیدا می کرد و ممانعت قوی ساواک نبود، چه بسا با شکل عمیقی که دوستان در آن سالها تحقیق و تفحص می کردند، چون درگیر مسائل اداره کشور نبودند و اکثر وقتشان صرف مسائل حوزوی و علمی می شد، امروز دایره المعارف خوب و جامعی در حوزه تفکرات دینی داشتیم. در مجموع ایشان در زمینه اسلام شناسی، فعالیتهای جامع و گسترده ای کردند.



در سطح دانشگاه و جامعه و دفاع شایسته و دقیق و تحلیلی از اسلام و لذا می توان گفت شیوه ایشان در مواجهه با همه مکاتب و آرای و که در آنها انحراف نسبت به اسلام همه وجود داشت، این گونه بود و از جمله جریان التقاط که ایشان با چنین دید عمیقی به رفع شبهات و در واقع مبارزه با این گونه تفکرات پرداختند. این نوعه برخورد شهید مفتاح با این سنخ از افراد، اعم از مناققین که در دهه ۵۰ تغییر ایدئولوژی دادند و با گروههایی که ایشان یکی از قربانیان آنها بودند، از جمله گروه فرقان، چه خطراتی دارید؟ خارظه خیلی روشنی ندارم، چون این گروهها قبل از انقلاب، مخفی بودند و اگر رفت و آمدی هم داشتند، در پوشش خاص خودشان بود و خیلی آشکار نبود. شهید مفتاح در صحنه مبارزه علیه رژیم شاه بسیار پیشتاز و در واقع در خط مقدم بودند و در مسجد جابود و مسجد قبا و راهپیماییها و قبل از آن هم در دانشگاه تهران نماز جماعتی را برگزار کردند. بعد از نهضت حضرت امام (ره)، شهید مفتاح در زمینه های مختلف، متناسب با شرایط زمانی و مکانی، از افرادی بودند که در صف مقدم مبارزاتی برای پیشبرد اهداف حضرت امام (ره)، فعالیت بسیار مهم و فشرده ای داشتند. فعالیت ایشان به چه شکل بود؟ مواجهه صریح با دستگاه داشتند یا مواجهه ضمنی؟

در بسیاری از اوقات مواجهه صریح بود. شما اگر به سوابق ایشان توجه کنید، ملاحظه می فرمایید که متناسب با شرایط، روش خود را انتخاب می کردند. مثلاً اگر ضرورت ایجاد می کرد، از جمله دفاع از حضرت امام (ره) و آشکار کردن تضییقاتی که شاه برای حضرت امام (ره) ایجاد می کرد، ایشان چه در تهیه و چه در امضا و تأیید اعلامیه ها نقش اساسی داشتند. نمونه اش همان منبرهای خوزستان بود که عرض کردم. منبرهای زیادی در جاهای مختلف کشور بوده است. شما اگر به کتاب اسناد ساواک درباره ایشان مراجعه بفرمایید، ملاحظه خواهید کرد که به گوشه گوشه ایران، کرمان، قائم شهر، مازندران، سمنان و نقاط دیگر کشور دعوت می شدند و سخنرانیهای تندی داشتند. به خاطر سخنرانیهایی که در جاهای مختلف کشور ایراد می کردند تحت تعقیب بودند و بازداشت می شدند. مثلاً در تهران هیئت انصارالحسین بود که متدینین مبارز تهران بیشتر در آن هیئت جمع می شدند. گمانم این روزها نامش مجبان الحسین باشد.

بله همین نام را دارد.

در هر حال آنجا

سخنرانیهای صریحی ایراد

می شد. صریح که عرض

می کنم یعنی متناسب با

زمان، مثلاً یک وقتی دعایی

برای فلسطینیها، انصافاً

شجاعت زیادی

می خواست و در آن جو

خفقان، همین عملی که

امروز به نظر ما کوچک

می آید، یک مبارزه بزرگ بود.

عملآشبهاتی بین شیوه های

شهید مفتاح با شهید

مطهری، شهید بهشتی و

شهید باهنر مشاهده

می شود، به این شکل که

ایشان بیشتر کارهای

فرهنگی می کردند تا بزبانا

و پایه های اعتقادی جوانها

را محکم کنند که عملاً



در دانشکده الهیات که به زعم شهید مفتاح مسئول تربیت کسانی بود که باید در احکام اسلام فرد متبحری می شدند، تغییراتی را پدید آوردند و لذا این گونه نبود که افراد منحصرأ از طریق کنکور وارد این دانشکده شوند، بلکه از طریق مصاحبه، افراد واقعاً علاقمند را گزینش می کردند و دیدگاهشان این بود که فارغ التحصیلان دانشکده الهیات در رشته های این دانشکده متبحر و متخصص علوم اسلامی باشند.

دانشگاه و در میان جوانان رواج بسیار داشتند. افکاری که بسیار مطرح بودند، افکار کمونیستی و الحادی بودند که خطرات فراوانی را برای جوانان ایجاد کرده بودند. به هر حال بسیار روشن بینانه و روشنگرانه نسبت به این مسائل حساسیت داشتند. **مصادیق روشن تری را از این حساسیت بیان کنید.** همین را می خواستم عرض کنم که این حساسیتی که عرض می کنم به شکل مثبت و سازنده است. برخورد ریشه ای و بنیادی شهید مفتاح با این گونه مسائل را می توان از نحوه برخورد ایشان با این گونه مسائل، پس از انقلاب و هنگامی که در دانشکده الهیات مشغول خدمت بودند و تا چند ماهی قبل از شهادتشان که مسئولیت دانشکده را به عهده داشتند، دید. می دانید که ایشان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی مدت زیادی حیات نداشتند. در ۲۲ بهمن ۵۷ پیروزی انقلاب را داریم و ایشان در ۲۷ آذر ۵۸ به شهادت رسیدند. یعنی کمتر از یک سال. در همان مدت کوتاه، در دانشکده الهیات که به زعم شهید مفتاح مسئول تربیت کسانی بود که باید در احکام اسلام فرد متبحری می شدند، تغییراتی را پدید آوردند و لذا این گونه نبود که افراد منحصرأ از طریق کنکور وارد این دانشکده شوند، بلکه از طریق مصاحبه، افراد واقعاً علاقمند را گزینش می کردند و دیدگاهشان این بود که فارغ التحصیلان دانشکده الهیات در رشته های این دانشکده متبحر و متخصص علوم اسلامی باشند.

برای کسب این تبحر و تخصص چه شیوه هایی را برگزیده بودند؟ برای این افراد مکاتب مختلف مطرح در آن زمان را تدریس می کردند، حتی مکاتب کمونیستی و الحادی را. برای همه اینها استاد دعوت می کردند، چون در آن سالها مکاتب مادی رونق فراوانی در میان دانشجویان داشتند. افراد فعال در زمینه تفکرات و دیدگاههای مارکسیستی، کمونیستی در شاخه های مختلف آن، چه در سالهای قبل از انقلاب و چه در سالهای اول بعد از پیروزی انقلاب، بسیار فعال بودند. ایشان برای این که فردی را که می خواهد در برابر شبهاتی که اینها در جوانان به وجود آورده بودند، از اسلام دفاع کند، کاملاً تجهیز کنند، معتقد بودند که او باید ابتدا این مکاتب را عمیقاً و درست بشناسد و به شکل کارشناسانه نقد کند و از جنبه های گوناگون، این مکاتب را مطالعه کرده باشد تا بتواند در هر جمعی متناسب با آن، به نقد و رد این عقاید بپردازد و به درستی از اسلام دفاع و این شبهات را برطرف کند. لذا تسلط بر احکام اسلامی که مد نظر ایشان بود با این گونه شیوه ها صورت می گرفت، یعنی برخورد صحیح، دقیق و عمیق با همه افکار و آرای مطرح شده





شهید مفتوح مدت کوتاهی را در دارالتبلیغ تدریس می‌کردند. علت کناره‌گیری ایشان از آنجا چه بود؟

من از ایشان شنیدم که می‌گفتند حضرت امام (ره) در این مورد رضایت ندارند و شهید مفتوح به این دلیل کناره‌گیری کردند. البته دوره تدریس ایشان بسیار کوتاه بود و شاید در این فاصله، حضرت امام (ره) نظرشان را خیلی آشکار بیان نکرده بودند، اما به محض اینکه شهید مفتوح که از نزدیکان امام بودند، متوجه این نکته شدند، تدریس در دارالتبلیغ را رها کردند. همچنین برخی از بزرگوارانی که در آنجا تدریس می‌کردند، هنگامی که آرای خود را در دفاع از نهضتی که تازه به رهبری حضرت امام (ره) پا گرفته بود، بیان می‌کردند، به آنها تذکر داده می‌شد و لذا بسیاری از ادامه تدریس در آنجا خودداری کردند.

نحوه تدریس ایشان در دبیرستانهای قم و ارتباطشان با قشر نوجوان و جوان چگونه بود؟

من در آن موقع سنم کم بود، یعنی وقتی که ما در قم بودیم، من در کلاس ششم دبستان درس می‌خواندم. دبستان من که تمام شد به تهران آمدم، ولی ایشان در دبیرستانهای قم تدریس داشتند.

دبیرستان دین و دانش؟

این دبیرستانی بود که ایشان به کمک شهید بهشتی ایجاد کرده بودند. شهید بهشتی مسئولیت و مدیریت کار را داشتند. در دبیرستانهای دیگر هم تدریس می‌کردند؟

بله ایشان دبیر رسمی آموزش و پرورش بودند و در دبیرستانهای دولتی قم هم تدریس می‌کردند.

از وجوهای استفاده نمی‌کردند؟

خیر، ایشان با حقوق آموزش و پرورش زندگیشان را اداره می‌کردند. ایشان در دبیرستانهای حکمت، حکیم نظامی و صدوق ساعات موظف اداریشان را تدریس می‌کردند. دبیرستان دین و دانش هم که در آن روزها مدرسه ملی بود و این روزها می‌گویند غیرانتفاعی، یعنی که هزینه‌اش را دولت نمی‌پرداخت. در دبیرستان دین و دانش شش جلسه جلساتی را با شرکت دانش آموزان و طلاب تشکیل می‌دادند و بحثهای دینی و مسائل روز را مطرح می‌کردند.

به شکلی تفکر ارتباط بین حوزه و دانشگاه از اینجا شکل گرفت.

یعنی که هرینه‌اش را دولت نمی‌پرداخت. در دبیرستان دین و دانش بود. اگر تاریخ زندگی ایشان را ببینیم، این مطلب به صورت یک خط روشن وجود دارد و در شرایط مختلف این تفکر در زندگی ایشان مطرح بود. بعد از آشنایی با حضرت امام (ره) و تفکر ایشان، شهید مفتوح از اولین کسانی هستند که با آن که در قم و در حوزه علمیه وجه خوبی داشتند به تحصیل در دانشگاه پرداختند و همین جلسه ششجلسه جمعی را که برای طلاب و دانش آموزان در دبیرستان دین و دانش ایجاد کرده بودند و نیز همین نام دبیرستان هم نشان می‌دهد که نگرش ایشان و شهید بهشتی از ابتدا چگونه بوده است و نیز مقاله‌هایی که ایشان در مجله مکتب اسلام در دهه چهل به نام مسجد و دانشگاه نوشتند و فعالیتها و سخنرانیهایی گوناگون ایشان در سالها و شرایط مختلف نشان می‌دهد که مسئله ارتباط دانشگاهیان و روحانیون از همان ابتدا، مد نظر ایشان بوده است که پس از پیروزی انقلاب به شکل رسمی مطرح شد.

چرا تحصیل در حوزه را ادامه ندادند؟

مبارزات گسترده و عمیقشان با رژیم سبب شد که ایشان را به کرمان تبعید کردند.

در چه سالی؟

۴۷ یا ۴۸ بود. ایشان چون کارمند آموزش و پرورش بودند، ظاهراً ایشان را منتقل و در واقع تبعید کردند. یک سال انتقالی ایشان در کرمان تمام شد و هنگامی که قرار شد به قم بیایند، اجازه داده نشد و گفتند غیر از قم هر جا که تمایل داشته باشید می‌توانید بروید.

ارتباط ایشان با قم تا چه حد برقرار باقی ماند؟

ما خودمان قم بودیم و ایشان به تنهایی به کرمان رفتند. بعد از آن که دیگر به ایشان اجازه ندادند به قم بیایند، شهید مطهری که در تهران و در دانشکده الهیات بودند، زمینه کارشان را در آنجا فراهم کردند. با اسکان ایشان در تهران و تدریس در دانشکده الهیات، استقلال بیشتری برای ایشان فراهم شد و خودش هم احساس کردند که در تهران ممکن است زمینه فعالیت و ایجاد ارتباط با جوانان دانشگاهی، بیشتر فراهم شود، چون در آن زمان یکی از اصلی‌ترین و اساسی‌ترین اولویتها در ذهن افرادی چون شهید مفتوح، شهید

مطهری و دوستان همدریف ایشان، فعالیتهای مبارزاتی بود و می‌خواستند این فعالیتها را سازمان و انسجام بیشتری بدهند و در این زمینه به نظر می‌رسید که شهید مفتوح در تهران می‌توانستند بیشتر فعالیت کنند، لذا ایشان در تهران مستقر شدند و خانواده هم کلاً به تهران نقل مکان کردند.

در چه سالی؟

سال ۴۹.

آیا ارتباطشان را با قم حفظ کردند؟

مدتی که گذشت و حساسیتها نسبت به ایشان کم شد و معلوم بود که دیگر در قم ساکن نیستند، ماهی چند بار به قم می‌رفتند و به تدریج درسهایشان را در قم شروع کردند. البته به صورت هر روزه نبود و پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها می‌رفتند و به این ترتیب ارتباطشان را با قم حفظ کردند تا به پیروزی انقلاب رسیدیم.

از مشکلات و معضلات ایشان و شهید مطهری در مقطعی که در دانشکده الهیات حضور داشتند چه خاطراتی دارید؟

در گروه فلسفه دانشکده الهیات، غیر از شهید مطهری و شهید مفتوح، دکتر آریانپور هم بودند. پدرم و البته شهید مطهری طبیعتاً نسبت به رعایت شعائر اسلامی و احترام به اصول عبادی و آیینی

شهید مفتوح می‌گفتند من در اتاقم نشسته بودم که صدای شهید مطهری را از راهرو شنیدم که داشتند اعتراض می‌کردند. از در بیرون رفتم و پرسیدم، «آقای مطهری! چه شده؟» دیدم که ایشان با دکتر آریانپور درگیر شده‌اند که ظاهراً در کلاس درس با دانشجویی که در مقابل ایشان ایستاده و نظرات او را در باب مسائل اسلامی رد کرده بود، درگیری فیزیکی پیدا کرده بود و شهید مطهری در حمایت از آن دانشجوی اعتراض می‌کردند و شهید مفتوح هم به حمایت از آقای مطهری، به دکتر آریانپور پرخاش کرده بودند. این رویداد در سال ۵۶ و نزدیک به انقلاب بود. این قضیه خیلی بالا گرفت و اعتراض شهید مطهری و شهید مفتوح در حد گسترده‌ای مطرح شد که اینجا دانشکده الهیات است و شما به چه مجوزی می‌آیی و این مسائل کفرآمیز را در اینجا مطرح می‌کنی؟ شهید مفتوح از قول شهید مطهری نقل می‌کردند که دکتر آریانپور نوه نایب حسین کاشی است. او دزد سرگردنه بوده، این هم دزد افکار دانشجویان و جوانانی شده که به دانشکده الهیات می‌آیند که با معارف اسلامی آشنا شوند و گرفتار افکار او می‌شوند و او دین و تقوا و اعتقادات آنها را می‌رباید. در هر حال درگیری بالا می‌گیرد و شهید مطهری و شهید مفتوح آنجا را به نشانه اعتراض ترک می‌کنند و بعد هم پیروزی انقلاب اسلامی پیش می‌آید و موضوع به شکل بنیادی حل می‌شود. از جلساتی که به شکل سیار با سایر اساتید دانشکده داشتند، نکاتی را ذکر کنید.

من از محتوای این جلسات اطلاع دقیقی ندارم، ولی در قبال فعالیتها و حرکات امثال آریانپور هر کاری از دستشان برمی‌آمد، انجام می‌دادند. مثلاً در سالهای ۵۰ و ۵۱ می‌گفتند که آریانپور امکانات مالی فراوانی داشت و وقتی دانشجویان مشکل مالی پیدا می‌کردند به آنها کمک مالی می‌کرد تا در میان آنها کسب وجهه کند، در حالی که شهید مفتوح و شهید مطهری چنین امکاناتی نداشتند. در آن سالها آقای کربویی و آقای امام جمهرانی در شمیرانات با کمک امام جماعات شمیران، صندوق ذخیره‌ای را به نام صندوق بعثت ایجاد کرده بودند. شهید مفتوح با هماهنگی با این دو، به دانشجویان وام پرداخت می‌کردند و با آن محدودیتهایی که داشتند در تمام ابعاد تلاش می‌کردند فضای دانشکده الهیات را برای دانشجویان فضای امنی کنند.

در جریاناتی که در حسینیه ارشاد پیش آمد، چه موضعی داشتند؟ ارتباط شهید مفتوح و شهید مطهری با یکدیگر بسیار عمیق بود. آیا از این ارتباط خاطر مشخصی دارید؟

منزل ما به یکدیگر بسیار نزدیک بود و دائماً با یکدیگر رفت‌وآمد داشتند. بسیاری از اوقات شهید مطهری سخنرانی داشتند و نمی‌توانستند بروند و یا جلسات تفسیر قرآنی در صبحهای جمعه داشتند و کاری برایشان پیش می‌آمد، شهید مفتوح جای ایشان می‌رفتند و یا بالعکس، گاهی که شهید مفتوح جایی قول داده بودند و امکان نبود بروند، شهید مطهری جای ایشان می‌رفتند. مثلاً مسجد جاوید که شهید مفتوح امام جماعت آنجا بودند، شهید

در سالهای ۵۰ و ۵۱ می‌گفتند که آریانپور امکانات مالی فراوانی داشت و وقتی دانشجویان مشکل مالی پیدا می‌کردند به آنها کمک مالی می‌کرد تا در میان آنها کسب وجهه کند، در حالی که شهید مفتوح و شهید مطهری چنین امکاناتی نداشتند. در آن سالها آقای کربویی و آقای امام جمهرانی در شمیرانات با کمک امام جماعات شمیران، صندوق ذخیره‌ای ایجاد کرده بودند. شهید مفتوح با هماهنگی با این دو، به دانشجویان وام پرداخت می‌کردند

حساسیت و تعبد ویژه‌ای داشتند. ایشان می‌گفتند دکتر آریانپور که نگرش فلسفی او را همگان می‌دانند، مثلاً در ماه رمضان همراه با دوستانش تظاهر به روزه‌خواری می‌کردند و شهید مفتوح چند باری با ایشان درگیر شده بودند. یکی از خیانتهای رژیم شاه این بود که در محیط دانشکده‌ای که علی‌الاصول باید احکام اسلامی تدریس شود، فردی را که ایدئولوگ مارکسیسم و از مارکسیستهای بسیار فعال و نشاندار و شاخه شده هم بود، استاد آن دانشکده کرد.

مطهری بعد از سالها در منبر صحبت نکرده بودند، در آنجا در ایام ماه مبارک از شب نوزدهم تا شب بیست و سوم، پنج شبی به جای شهید مفتاح سخنرانی کردند. رابطه این دو بزرگوار بسیار نزدیک بود. خاطر هست قبل از این که پیروزی انقلاب پیش بیاید، یعنی ایام نزدیک به ۲۲ بهمن ۵۷، یک روز، صبح، طبق معمول با پدرم سوار اتومبیل شدیم. من رانندگی می‌کردم، بعد دنبال شهید مطهری می‌رفتم. آنها را می‌رساندم و دنبال کار خودم می‌رفتم. شهید مطهری از جیبش نوازی را بیرون آوردند و به شهید مفتاح گفتند، «این نواز تفسیر قرآن یک فردی است. من دیشب این را گوش کردم و دیدم گوساله سامری را به نظام سرمایه‌داری تشبیه از التقاط را در این نوع برداشت از قرآن می‌دیدند. تا این حد به هم نزدیک بودند و تصمیحاتشان متأثر از یکدیگر بود.

در مورد دکتر شریعتی چطور؟

شهید مفتاح نسبت به دکتر شریعتی دید منفی نداشتند و در بعضی از جاها چه بسا دید مثبت داشتند.

این دید مثبت نسبی بود یا مطلق؟

شهید مفتاح، دکتر شریعتی را فردی متدین و کسی که می‌تواند برای جذب دانشجویان، بسیار مؤثر باشد، می‌شناختند و بسیاری از بیانات ایشان را تکرار می‌کردند. حتی در یک مصاحبه تلویزیونی هم این سخن دکتر شریعتی را که در دفاع از روحانیت گفته بود نقل قول کردند که، «در این نهضت‌های چند دهه اخیر زیر تمام قراردادهای استعماری، امضای چند فرنگ‌رفته تحصیلکرده و در تمام قراردادهای ضداستعماری، نشان چند روحانی حوزه علمیه قم را می‌بینم.» شهید مفتاح این جمله یا اتمال آن را در جاهای مختلف از دکتر شریعتی نقل می‌کردند و اعتقاد داشتند که ایشان یک چهره ضد روحانیت و ضد روحانی نبوده‌اند، ولی این را که برخی از صحبت‌های دکتر شریعتی احتیاج به اصلاح و بازنگری دارد، بیان می‌کردند. به هر حال چون ایشان ارتباط خیلی خوب و عمیقی با نسل جوان داشتند، تأثیر گفتمان و نظرات دکتر شریعتی را در هدایت نسل جوان می‌دیدند و با ذکر تعدیل و اصلاحات صحبت‌های ایشان، این نکته را که بیانات و نظرات ایشان می‌تواند در خدمت نشر اسلام قرار گیرد، تأیید می‌کردند.

شهید مطهری در نامه‌ای که بعد از درگذشت دکتر شریعتی به حضرت امام(ره) نوشتند، به این نکته اشاره کردند که مراسم چهلم دکتر شریعتی در مسجد قبا، با درایت و هوشیاری امام محترم جماعت این مسجد به نحوی اداره شد که توطئه‌ای که قرار بود به بهانه این مراسم توسط برخی از سخنرانان علیه روحانیت صورت



**یاد همست تاریخ شاهنشاهی که شاه در سال ۵۵
مبدأ قرار داده بود، بار دیگر به تاریخ هجری تبدیل
شد، زیرا بسیاری از متدینین و روحانیون و مراجع
به این عمل شاه اعتراض کرده بودند. مرحوم مهندس
بازرگان گفتند این کار شاه را باید یک قدم پیشرفت
خودمان و یک قدم عقب‌نشینی او تلقی کنیم.
صحبت ایشان که تمام شد، شهید مفتاح میکروفون
را گرفتند و گفتند، «این صحبت به هر حال نظر
مهندس بازرگان است. ما نظرم‌ان نظر حضرت
امام(ره) هست و ما آنچه را که ایشان می‌گویند قبول
داریم. گول این گونه اقدامات شاه را نخورید.**

بگیرد، خنثی شد.

نمی‌دانم مراسم چهلم دکتر شریعتی بود یا مراسم دیگری، ولی در ماه مبارک رمضان سال ۵۶ بود که افرادی از جمله مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سامی صحبت کردند. شاید اشاره ایشان همینجا باشد. یاد همست که تاریخ شاهنشاهی که شاه در سال ۵۵ مبدأ قرار داده بود، بار دیگر به تاریخ هجری تبدیل شد، زیرا بسیاری از متدینین و روحانیون و مراجع به این عمل شاه اعتراض کرده بودند. مرحوم مهندس بازرگان گفتند این کار شاه را باید یک قدم پیشرفت خودمان و یک قدم عقب‌نشینی او تلقی کنیم. صحبت ایشان که تمام شد، هنوز از تریبون پایین نیامده بودند که شهید مفتاح میکروفون را گرفتند و گفتند، «این صحبت به هر حال نظر مهندس بازرگان است. ما نظرم‌ان نظر حضرت امام(ره) هست و ما آنچه را که ایشان می‌گویند قبول داریم. رهبر ما حضرت امام(ره) هستند. گول این گونه اقدامات شاه را نخورید. اینها چیزهایی نیستند که ما را در حرکت‌مان سست کند.»

در نامه شهید مطهری به حضرت امام(ره) به هوشیاری ایشان اشاره صریحی شده است.

بله. بسیار هوشیار و با درایت بودند. آشوری مدتی بعد از نماز جماعت شهید مفتاح منبر می‌رفت. آنها جریان مخالفت با شهید مفتاح و وابسته دانستن ایشان و شهید مطهری به اسلام سرمایه‌داری را از چه موقعی علم کردند؟ آشوری مدت کوتاهی در مسجد جاوید منبر رفت و دیگر بعد از آن او را ندیدم. این که آیا فراری بود یا شهید مفتاح، دیگر او را ندیدم، نمی‌دانم.

تهدیدات فرقانیه نسبت به شهید مفتاح از چه موقع شروع شد؟ عملاً بعد از پیروزی انقلاب و پس از شهادت شهید مطهری تهدیدهایی بود. تلفنهایی که می‌کردند، نامه‌های تهدید آمیزی که می‌فرستادند، همه نشانه نیت آنها بود. حتی یک بار قرار بود به منزل حمله کنند که با هوشیاری پاسدارها خنثی شد. ظاهراً فردی روی دیوار بوده که پاسدارها متوجه می‌شوند و توطئه خنثی می‌شود.

در مورد شهید مطهری، اشاره آنها به مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری بود و با ایشان سابقه طولانی داشتند. آیا با شهید مفتاح هم چنین سابقه‌ای داشتند یا تصادفی نفر دوم را انتخاب کرده بودند.

مسائلی که گودرزی می‌گفت، تحلیل عمیق تریش این بود که عناصر اصلی نظام جمهوری اسلامی و کسانی را که باوران نزدیک حضرت امام(ره) امام بودند، به تدریج شروع به ترور کردند. اینها دقیقاً با برنامه پیش آمدند. نمی‌شود گفت گروهی بود که تصادفی کار می‌کرد. شاید خودشان چنین انسجامی را نداشتند، ولی آنهايي که خط می‌دادند می‌دانستند چگونه انقلاب را از عناصر با نفوذ خود محروم کنند، لذا کاملاً مشخص است که برنامه دقیقی برای ضربه زدن به این نظام مقدس بوده است. اما نسبت به مسائل فیمابین، نمونه اش مسئله بین شهید حاج طرخانی و آنها بود. شهید حاج طرخانی بنیه مالی خوبی داشتند و انصافاً انسان بسیار خیری هم بودند که بسیار در مسائل خیر و انقلابی از بنیه مالیانش استفاده و به مبارزان کمک می‌کردند. فردی می‌رود پیش ایشان که کمک

بگیرد و شهید حاج طرخانی می‌پرسند کجا بودی و کجا درس خواندی. حوزه یا دانشگاه. کدام حوزه؟ کدام دانشگاه و خلاصه سئوالاتی از این دست. شهید طرخانی به پدرم گفته بودند، «دیدم که این فرد در حوزه درس نخوانده و می‌گوید که حوزه موجب تحذیر ذهن جوانها می‌شود و دانشگاه هم که دست استعمار در کار است و غریبه‌ها ایجاد کرده‌اند که جوانها را از نهضت و انقلاب دور کنند.» شهید مفتاح می‌گفتند دیدم این جوانهایی که این فرد روحانی داده، درست و منطقی و معقول نیستند. ایشان در آن زمان نمی‌دانستند که این گودرزی بود که به حاج طرخانی مراجعه کرده. اینها قبل از انقلاب یک سری تفسیر به صورت جزوه داشتند که آنها را به حاج طرخانی داده و گفته بودند که پول را برای این جور کارهای خیر می‌خواهیم. حاج طرخانی جزوه‌ها را به شهید مفتاح می‌دهند که اظهار نظر کنند. این حرفی را که می‌گویم شهید مفتاح بعد از شهادت حاج طرخانی و موقعی که داشتم برای عرض تسلیت به منزل ایشان می‌رفتم نقل می‌کردند که، «من به شهید طرخانی گفتم این فرد به نظر نمی‌رسد که آدم منطقی و معقولی باشد. جوابهایش متناسب نیستند.» نمی‌دانم که حاج طرخانی کمک کرده بودند یا نه. اینها را اطلاع ندارم.

بیماری شهید مفتاح را به ویژگی برگزاری نماز عید فطر می‌شناسند. خاطره خود را از این رویداد به تفصیل بیان کنید.

در سال ۵۶ سخنرانیهای پرشوری در مسجد قبا برگزار می‌شدند و جمعیت کثیری از نقاط مختلف شهر می‌آمدند و به خصوص در ماه رمضان، قبل از افطار می‌آمدند که جا پیدا کنند و تمام خیابانهای اطراف مسجد پر از جمعیت می‌شد و برنامه‌های مفصل و خوبی بود. در آن هنگام نمازهای عید فطر را در مساجد برگزار می‌کردند. شهید مفتاح اعلام کردند که ما می‌خواهیم به تاسی از یک سنت اسلامی، نماز عید را در یک فضای باز برگزار کنیم و این حرکت هم به خاطر این بود که جنبش انقلابی مردم و حرکت مبارزاتی آنها را یک قدم جلوتر ببرند. فکر هم شده بود که در قیصریه در پل رومی، دکتر شریعتی فعلی که الان در آنجا پارکی درست کرده‌اند، این نماز برگزار شود و در مسجد قبا اعلام شد که نماز عید فطر آنجا برگزار خواهد شد و بحمدالله به شکل بسیار مناسبی هم برگزار شد. البته با مخالفت‌های پنهان و آشکار شدیدی هم مواجه بود و بسیاری تلاش کردند که این نماز برگزار نشود و یا شکوه لازم را نداشته باشد، ولی خوشبختانه به شایستگی تمام انجام شد و مبارزات مردم ما یک گام پیش رفت و جمعیتی که تا آن زمان برای برگزاری یک نماز بی سابقه بود، در این مراسم شرکت کردند. بعد از این نماز عید فطر، در سال بعد، در تمام طول ماه مبارک رمضان راهپیمایی‌های عظیمی در شهرها انجام و شهدای بسیاری تقدیم انقلاب شدند. فضای پر شور انقلابی حاکم بود و این ماه رمضان بسیار پرشورتر از سال قبل برگزار شد و جمعیت بیشتری نسبت به سال قبل می‌آمدند. دور تا دور مسجد و در خیابانهای اطراف، ماشینهای پلیس و ارتش می‌ایستادند که همه در مردم ایجاد رعب کنند و همه مردم بدانند که نباید اغتشاش کنند. مجالس تحت این شرایط برگزار می‌شدند و در روزهای آخر ماه رمضان بود که شهید مفتاح اعلام کردند که ما مثل گذشته نماز عید فطر را در همان قیصریه برگزار می‌کنیم و یک پله جلوتر رفتند و گفتند، بنا بر سنت اسلامی از منزل تا محل برگزاری نماز را پیاده خواهیم رفت. البته منزل ما تا محل برگزاری نماز فاصله چندانی زیاد هم نداشت. برنامه‌ریزی شد که مردم از مسجد، جلوی منزل ما بیایند و از آنجا شهید مفتاح جلوی جمعیت حرکت کردند تا به قیصریه برسیدیم. اولین راهپیمایی عملاً به این ترتیب شکل گرفت. شعارها ابتدا شعارهای تکبیر روز عید فطر بود و به تدریج شعارها به شعارهای دیگری مثل الله اکبر، نصرمن الله و فتح قریب تبدیل شد تا به بالاخره به قیصریه رسیدیم. در آنجا جمعیت فوق العاده زیاد بود. شهید مفتاح نماز را برگزار کردند و شهید باهنر هم سخنرانی داشتند. پس از آن جمعیت برای راهپیمایی حرکت کرد. این برنامه غیر از برگزاری نماز عید فطر که اهمیت فوق العاده‌ای داشت، از این جهت که برای این مراسم و راهپیمایی پس از آن، برنامه‌ریزی دقیقی انجام شد و با یک راهپیمایی کوچک از جلوی منزل شهید مفتاح آغاز و سپس به آن راهپیمایی عظیم منجر شد، نقطه قابل توجهی در تاریخ مبارزات انقلاب است. در اثر همین راهپیمایی، جنبش و مبارزات اسلامی شکل مردمی و توده‌ای به خود گرفت، یعنی توده مردم وارد صحنه انقلاب شدند. قبل از این راهپیمایی، مبارزه در میان روحانیون، دانشگاهیان، مبارزان و اقشار خاصی بود، ولی این که ناگهان همه مردم وارد

عرصه مبارزه حاد با دستگاه طاغوت شوند، از اینجا شروع شد و در واقع در این روز بود که کمر رژیم شاه شکست، چون مردم از آن روز در راهپیمایی گل در لوله تفنگ سربازان می‌گذاشتند و دقیقاً ارتش شاه را در مقابل خودشان خلع سلاح کردند. در جریان تحلیل وقایع انقلاب، کمتر به اهمیت سرنوشت ساز این راهپیمایی اشاره می‌شود.

جریان مضروب شدن شهید مفتاح در جریان راهپیمایی چه بود؟
در روزهای آخر ماه مبارک رمضان، جامعه روحانیت مبارز تهران در اعتراض به اقدامات رژیم شاه در برخوردی که در طول ماه مبارک رمضان با مردم مسلمان شهرهای مختلف داشت و شهدایی که در این شهرها داده بودیم، پنجشنبه شانزده شهریور را تعطیل عمومی اعلام کرد و شهید مفتاح این مطلب را در مسجد قبا اعلام کردند. روز راهپیمایی عید فتح که روز دوشنبه سیزده شهریور بود، قرار شد در این راهپیمایی قرار راهپیمایی بعدی گذاشته شود، بنابراین در یکی از شعارهای راهپیمایی گفته شد پنجشنبه هشت صبح قیطره. این راهپیمایی دوشنبه رژیم شاه را غافلگیر کرد و تصور نمی‌کرد که چنین برنامه‌ریزی دقیقی صورت بگیرد و در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت و نتوانست مقابله کند، در این راهپیمایی برای راهپیمایی بعدی قرار روز پنجشنبه شانزده شهریور گذاشته شد. روز پنجشنبه من و شهید مفتاح و عمومیم با ماشین ژان من به طرف قیطره رفتم و در شرق آن زمین در خیابانی ماشین پارک کردیم و دیدیم که زمین کلاً مملو از نیروهای پلیس است. در محل ورودی زمین پلیسی را که همیشه با لباس شخصی به مسجد قبا می‌آمد و ما او را می‌شناختیم و مسئول کلانتری قلیک بود با لباس رسمی دیدیم و او به ما گفت که مادستور برخورد با مردم را داریم و نباید مراسم انجام شود. لحشش طوری بود که می‌خواست شهید مفتاح را مرعوب کند. شهید مفتاح توجهی به حرف او نکردند و به طرف خیابان شریعی راه افتادیم. کسی آنجا نبود، عرض خیابان را طی کردیم که به تدریج چند نفری جمع شدند و شهید مفتاح به طرف جنوب خیابان شریعی حرکت کردند. زمان زیادی نگذشت که ناگهان جمعیت بسیار زیادی شکل گرفت و پشت سر شهید مفتاح حرکت کردند. معلوم بود که مردم وقتی آمده و دیده بودند که زمین قیطره پر از پلیس است، در گوشه و کنار و پشت درختها و ماشینها پنهان شده بودند و مترصد آن بودند که ببینند قرار است چه اتفاقی روی دهد و وقتی دیدند که شهید مفتاح وارد خیابان شدند، همگی به طرف ایشان آمدند و در زمان بسیار کوتاهی، جمعیت بسیار قابل توجهی شکل گرفت و دوباره راهپیمایی شروع شد و شعارها داده شدند و پلیس و عوامل امنیتی رژیم شاه کاملاً غافلگیر شدند. جمعیت از پل رومی تا تقاطع اتوبان شهید صدر حرکت کرد. در اینجا پلیس از جلو آمد و گاز اشک‌آور در محوطه پرتاب کرد. مردم در ماههای اوجگیری انقلاب نحوه مقابله با گاز اشک‌آور را یاد گرفته بودند و شروع کردند به روشن کردن کاترین و کاغذ و پلاستیک و این گونه چیزها که اثر گازهای اشک‌آور خنثی شود و به این ترتیب جمعیت، متفرق نشد و ادامه داد. سرانجام به سه راهی دولت (شهید کلاه‌دوز فعلی) تقاطع شریعی رسیدند. در آنجا پلیس از خیابان دولت جلو آمد و به شهید مفتاح حمله کرد و به شدت ایشان را با قنداق تفنگ زدند و مضروب کردند.

شاهد این صحنه بودید؟

من نه، در آن موقع از ایشان فاصله داشتم. در هر حال ایشان را به شدت زدند طوری که توان حرکت نداشتند. فردی به نام حاج آقای نجیمی به اتفاق چند نفر از همراهان، شهید مفتاح را داخل منزلشان بردند و جمعیت، حرکتش را ادامه داد. شهید مفتاح از داخل منزل با شهید بهشتی تماس گرفتند. منزل شهید بهشتی بالاتر از دوراهی قلیک بود و جمعیت فاصله کمی با منزل ایشان داشت. شهید مفتاح گفتند که چنین وضعی برایم پیش آمده است و نمی‌توانم حرکت کنم و جمعیت در حال راهپیمایی است و بدون من معلوم نیست که مدیریت راهپیمایی چگونه خواهد بود و از شهید بهشتی خواستند که به جمعیت ملحق شوند و راهپیمایی را مدیریت کنند تا کار به سرانجام برسد. شهید مفتاح تا شب در منزل آقای نجیمی بودند و شب به منزل برگشتند. بدنشان کاملاً مضروب و متورم و کبود و آثار قنداق تفنگها کاملاً مشهود بود. چون بدن ایشان خیلی درد داشت از شب قرار گذاشتند که صبح نزد پزشک بروند و ببینند که آیا بدنشان شکستگی دارد یا نه، چون خیلی درد داشتند. صبح زود همراه با یکی دو نفر از افراد مسجد قبا، همراه شهید مفتاح به

شهید مفتاح اساساً و همواره آدم پرمشغله‌ای بودند، با این همه قطعاً به مسجد قبا می‌رفتند. مخصوصاً کارها و مشغله‌های ایشان در ماههای آخر که به ۲۲ بهمن منجر شد، خیلی زیاد بود و بعد از انقلاب تا شهادت ایشان یک‌سال و نیم ولی با همه اینها ایشان التزام و تعهدی برای خود احساس می‌کردند که حداقل نماز مغرب و عشا را در مسجد قبا به جماعت برگزار کنند.

بیمارستان پارس رفتم و در آنجا آقای دکتر محمد مولوی که متخصص اورتوپدی بودند، آمدند و بدن ایشان را معاینه و عکسبرداری کردند و گفتند بحمدالله شکستگی وجود ندارد، ولی ضربیدگی بسیار شدید است و باید استراحت کنید. آن روزها حکومت نظامی بود و بحث شد که آیا باید در منزل استراحت کنند یا در بیمارستان بمانند و ایشان استخاره کردند و برای برگشتن به منزل، خوب آمد. به طرف منزل آمدیم و متوجه شدیم که شرایط کوجه و خیابانهای اطراف شرایط عادی نیست. در زدم و ناگهان عده‌ای آمدند بیرون و کاملاً معلوم بود که دنبال ایشان می‌گشته‌اند. بعد معلوم شد که یکی دو ساعت قبل، از طرف حکومت نظامی تهران به منزل ما آمده و منتظر شهید مفتاح نشسته بودند. دو سه روز قبل، یعنی همان روز عید فطر، مراسم عروسی خواهرم بود و مهمان از شهرستان داشتیم و دیدیم که با آنها خیلی بد رفتاری کرده بودند. ما قبلاً هم دستگیری ایشان را دیده بودیم، ولی این بار شدت و حدت برخورد بیشتر بود، به نحوی که ایشان را به هر طرف هل می‌دادند و هر چه ما می‌گفتم بدشان درد می‌کند، اعتنایی نمی‌کردند. تمام کسانی را هم که به دستگیری ایشان اعتراض کردند، بازداشت و بعد از چند روز آزاد کردند. در هر حال شهید مفتاح را به زندان بردند و در تمام طول راه هم مأمورین ساواک و حکومت نظامی ناراحتی خود را بیان کردند که «آمیخ، بین چه کار کردی. چه مشکلی درست کردی؟» در زندان هم برخوردشان نسبت به دفعات قبل بسیار شدیدتر بود تا وقتی که مبارزات اوج گرفتند و انقلاب شد و ایشان از زندان آزاد شدند. نقش شهید مفتاح در ساختار جامعه روحانیت مبارز و اداره جلسات و هدایت آن چگونه بود؟

تشکلی که بعدها به نام جامعه روحانیت مبارز شناخته شد، از بعد از شهادت حاج آقا مصطفی خمینی، آقا‌زاده حضرت امام (ره)، شکل گرفت. پس از شهادت ایشان در شهرهای مختلف بحثهای مفصلی شد که مجلس ختم باشکوهی در تهران برای ایشان برگزار شود و علما و روحانیون زیادی اعلامیه ترحیم را امضا کنند، چون در واقع تجلیل و تأیید حضرت امام هم بود. این قضیه مربوط به آبان ۵۶ هست، چون ایشان در اول آبان ۵۶ به شهادت رسیدند. وقتی که آقای مطهری و عده‌ای از روحانیون تصمیم گرفتند این جلسه را برگزار کنند، عده‌ای از روحانیون آن روز تهران چندان با سلوک شهید مطهری، شهید مفتاح و شهید بهشتی هماهنگ نبودند، به دلیل این‌که این آقایان در محیطهای دانشگاهی و روشنفکری هم رفت‌وآمد داشتند و به هر حال افکار آنها این‌گونه بود، بنابراین حاضر نشدند همراه با این طیف جلسه را برگزار کنند و قرار شد دو مجلس جداگانه گرفته شود. از آنجا که تصمیم گرفته شده بود که امضاهای پای اعلامیه ترحیم شهید حاج آقا مصطفی چه بیشتر باشد، آقایان تصمیم گرفتند در مناطق مختلف تهران با ائمه جماعات صحبت کنند که اگر مایل باشند، پای اعلامیه را امضا کنند و این اتفاق افتاد و اعلامیه‌های امضاهای بسیار زیادی تهیه و مجلسی هم در مسجد ادراک برگزار شد. درباره این که چه کسی در آن جلسه صحبت کند، بحث شد و سرانجام به پیشنهاد شهید مفتاح، آقای دکتر سید حسن روحانی انتخاب شد و اولین باری که از امام (ره) به عنوان امام خمینی نام برده شد، در آن جلسه بود. به هر حال جلسه بسیار باشکوهی بود و این موضوع تبدیل به تشکلی از علمای تهران شد و تعدادی به عنوان مسئولین جمع کردن امضاها مشخص شده بودند. در نتیجه شهید مفتاح، شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید باهنر و شهید محلاتی تصمیم گرفتند این کار را ادامه بدهند و جلسات آقایان علماً استمرار پیدا کند تا بتوانند کار را ادامه بدهند. جلسات به تدریج در مساجد و منازل ادامه پیدا کردند. تهران گمانم به هشت منطقه تقسیم و در هر منطقه دو نفر از آقایان مسئولی که اشاره کردم، انتخاب شدند و شورای مرکزی را شکل دادند که کارها را مدیریت کند و به این ترتیب تشکلیاتی شکل گرفت که بعدها به نام جامعه روحانیت مبارز شهرت پیدا کرد. شهید مفتاح در واقع دبیر کل این تشکلیات بودند و حدود ۱۶ نفر اعضای شورای مرکزی بودند.

پس از پیروزی انقلاب آیا مسجد قبا می‌رفتند یا نه و آیا نفاوتی بین روش ایشان در این مسجد در لحاظ ارتباط با مردم، در قبل و بعد از انقلاب حاصل شد یا نه؟

شهید مفتاح اساساً و همواره آدم پرمشغله‌ای بودند، با این همه قطعاً به مسجد قبا می‌رفتند. مخصوصاً کارها و مشغله‌های ایشان در ماههای آخر که به ۲۲ بهمن منجر شد، خیلی زیاد بود و بعد از انقلاب تا شهادت ایشان یک‌سال و نیم آخر عمرشان کارها بسیار مترکم بودند، ولی با همه اینها ایشان التزام و تعهدی برای خود





بعد از شهادت شهید مطهری و تهدیدهای متعددی که شهید مفتاح می‌شدند، ضرورت ایجاب می‌کرد که تغییراتی به وجود بیایند و حفاظتی داشته باشند و از محافظین در منزل پذیرایی شود و به هر حال باید امکاناتی اضافه می‌شد و این وضعیت، ناراحتشان می‌کرد و دائماً به زبان می‌آوردند که چقدر قبلاً بهتر بود و راحت‌تر با مردم در تماس بودیم و بسیار ناراحت بودند که باید یکی دو ماشین با ایشان حرکت کنند و افرادی مراقب جان ایشان باشند.

احساس می‌کردند که حداقل نماز مغرب و عشا را در مسجد قبا به جماعت برگزار کنند. من فکر می‌کنم جز روزهای بسیار نادری که نتوانستند به علت اشتغال زیاد به مسجد بروند، همه مواقع به مسجد می‌رفتند. یکی از نمازگزاران مسجد قبا که الان هم زنده هستند از قول ایشان نقل می‌کردند که گفته بودند: «اگر اذان مغرب گفته شد و من در عرض ده دقیقه یک ربع نیامدم، شما از یک جایی تابوتی تهیه کنید و دم در منزلمان بیایید و مطمئن باشید که دست خالی بر نمی‌گردید، وگرنه رأس اذان مغرب در مسجد خواهم بود.» همین نشان می‌دهد که ایشان چه تعهد عمیقی به حضور در مسجد داشتند. قبل از انقلاب مسجد قبا حکم محوری برای مراجعه مردم را داشت. بعد از انقلاب هم که جای بسیار شناخته شده‌ای برای مردم بود و هنوز نهادها هم شکل نگرفته بودند، مردم از جاهای دور برای رفع مشکلاتشان، به مسجد قبا و شهید مفتاح مراجعه می‌کردند.

در مورد نحوه زندگی و حفاظت از جان ایشان مطالبی را ذکر کنید. بعد از انقلاب هیچ گونه تغییری در وضعیت زندگی ایشان پیدا نشد

و بعد از شهادت شهید مطهری و تهدیدهای متعددی که شهید مفتاح می‌شدند، ضرورت ایجاب می‌کرد که تغییراتی به وجود بیایند و حفاظتی داشته باشند و از محافظین در منزل پذیرایی شود و به هر حال باید امکاناتی اضافه می‌شد و این وضعیت، ناراحتشان می‌کرد و دائماً به زبان می‌آوردند که چقدر قبلاً بهتر بود و راحت‌تر با مردم در تماس بودیم و بسیار ناراحت بودند که باید یکی دو ماشین با ایشان حرکت کنند و افرادی مراقب جان ایشان باشند. در زندگی شخصی ایشان هیچ تغییری پیدا نشده بود و به تمام تهدیدهایی که می‌شدند و ضرورتاً باید از جانشان مراقبت می‌شد، ولی چون کشتی درونی ایشان این گونه نبود، سعی می‌کردند این موارد را حذف کنند، مثلاً یک شب دیروقت با ماشین ضدگلوله‌ای که در حیاط منزل می‌گذاشتند به خانه آمدند. در طبقه همکف پاسدارها بودند و طبقه بالا ما زندگی می‌کردیم. شهید مفتاح صبح زود جلسه داشتند و بعد از نماز صبح دیده بودند که پاسدارها شب قبل تا دیروقت بیدار بوده و از ایشان مراقبت کرده بودند به خودشان گفته بودند که اینها جوان هستند و بهتر است مزاحمشان نشوند و آنها استراحت کنند. من یک ژبان داشتم. آهسته از پله‌ها پایین رفتم و ژبان مرادداشتند و روشن کردند. محافظان صدا ایستار ژبان را می‌شنوند و روی سابقه، حدس هم می‌زدند که کار ایشان باشد، فوراً ماشینهای ضدگلوله به دنبال ژبان راه می‌افتند و دو سه تا کوچه پایین تر به ایشان می‌رسند و می‌گویند ما در برابر حفاظت از جان شما وظیفه قانونی داریم و گلايه کرده بودند که چرا این کار را می‌کنید؟ ایشان ذاتاً به این وضعیت علاقه نداشتند و با اخلاق ایشان سازگار نبود. زندگی داخلی و شخصی ایشان، نحوه برخورد با مردم، خوشرویی و تواضع ایشان ابدأ تغییر نکرد. یکی از مهم‌ترین ویژگیهای ایشان

خوش برخورد بودنشان بود و با همه با چهره بشاش روبرو می‌شدند. در مورد حفاظتها در خودشان احساس محدودیت می‌کردند که چرا باید این طور در رفت و آمد محدود باشم. یک روز حاج آقا زینی بیان می‌کردند که من یک بار گفتم که، «حاج آقا! شما باید از خودتان بیشتر مراقبت کنید.» ایشان جواب دادند که، «این همان خواسته دشمنان انقلاب و منافقین است که می‌خواهند مسئولین از مردم جدا شوند و درست است که چنین خطری برای من وجود دارد، ولی از آن سو هم ما مسئولین نباید از مردم جدا شویم، چون اگر ما به پهانه حفاظت یا هر پهانه دیگری از مردم دور شویم، این همان هدفی است که منافقین به دنبال آن هستند تا به انقلاب ما ضربه وارد کنند.» مجموعه تفکراتشان در مورد حفاظت این گونه بود و خیلی علاقمند به این مسائل نبودند و وقتی هم به اجبار برایشان محافظ و پاسدار می‌گذاشتند، وقتی در منزل صحبتی می‌شد، از این که در رفت و آمد محدودیت داشتند، ناراحت بودند و می‌گفتند، «قبلاً خیلی بهتر بود، راحت بودیم، هر وقت لازم بود با مردم تماس داشتیم.» جلوی منزل ما نورافکنهایی را روشن کرده بودند. یکی از همسایه‌های ما با تا کاسی آمده بود جلوی خانه‌اش. راننده تا کاسی می‌فهمد که منزل یکی از مسئولان کشور است. می‌پرسد که اینجا منزل کیست. می‌گویند، «منزل دکتر مفتاح است.» او همان جا می‌ایستد تا وقتی که ماشین شهید مفتاح می‌آید. ایشان پیاده می‌شوند که ببینند مشکل او چیست که پاسدارها اعتراض می‌کنند که شما بروید داخل منزل و ما او را نغیثش بدنی کنیم و داخل منزل بفرستیم. چنین روحیه‌ای داشتند که مسئولین حتی الامکان از مردم جدا نشوند و مشکلات آنها را بتوانند حل کنند. آخرین باری که شهید مفتاح را دیدید کی بود؟

شب ۲۷ آذر.

چگونه از خبر شهادت ایشان باخبر شدید؟

من و اخویم در مدرسه‌ای معلم بودیم. ناظم مدرسه که از خبر شهادت ایشان باخبر شده بود، ما را از سر کلاس صدا کرد، صدا زدن ما غیر منتظره بود. ناگهان تشویشی در دلم ایجاد شد. رفتم دفتر مدرسه. ناظم پرسید، «آقای مفتاح الان کجا هستند؟» گفتم، «صبح قرار بود بروند کاخ جوانان (همان جایی که الان مرکز فرهنگی شهید

مفتاح است) یا دانشکده الهیات.» گفتم: «شما از ایشان خبر دارید؟» گفتم: «نه، صبح که دانشتیم می‌آیدم ایشان برنامه‌شان این طور بود.» پرسید: «نمی‌خواهید خبری بگیرید؟» این حرف را که زد، متوجه شدم اتفاقی افتاده. او گفت: «شما بهتر است بروید دانشکده الهیات.» ما سریعاً خودمان را رساندیم به دانشکده الهیات و به ما گفتند که ایشان را به بیمارستان امیراعلم برده‌اند. زمانی که رسیدیم سرمها هنوز به ایشان وصل بود. تقریباً نیم ساعت بعد سرمها را جدا کردند و که معلوم شد به شهادت رسیده‌اند. فرقان چه موقع این ترور را به عهده گرفت؟

همان موقع اطلاعیه‌شان پخش شد.

شما دیدید؟

خیر، ولی در جریان محاکماتشان بودم.

برخی ادعا می‌کنند که ضاربین ایشان از قبل شهید مفتاح را می‌شناختند و حتی با ایشان مراوداتی داشتند.

دو نفری که پاسدارها را به شهادت رساندند، در جلسات دادگاه اظهار کردند که از مسجد قبا وام گرفته‌اند، یعنی ظاهراً با مسجد قبا و صندوق قرض الحسنه رفت و آمد داشتند.

اینک ربع قرن از شهادت شهید مفتاح می‌گذرد و ما می‌بینیم که اقدام درخوری برای تجلیل از ایشان شکل نگرفته است. حتی یادنامه درستی هم برای ایشان منتشر نشده. به نظر شما چرا در این سالها چنین بی‌توجهی بزرگی به ایشان شده است؟

البته من فکر می‌کنم در مجموع عملکرد مسئولین فرهنگی کشور برای شناساندن این چهره‌ها، عملکرد قوی و قدرتمندی نیست و نسل سوم بعد از انقلاب کمتر این چهره‌ها را می‌شناسد و فقط با نام آنها شناسانند و این منحصر به شهید مفتاح هم نیست. در مورد بقیه شهدا هم، از جمله شهید باهنر و شهدای محراب این مطلب صدق می‌کند که مسئولین فرهنگی‌ای که باید این شخصیتها را معرفی می‌کردند، مسئولیتشان را به تمامی انجام ندادند و این غفلت در مورد کل شهدای کشور، منجمله شهدای روحانی صورت پذیرفته است. مقام معظم رهبری در یک سخنرانی در دانشکده الهیات فرمودند، «شهید مفتاح مرد با اخلاص و پرتلاشی بودند و در سایه اخلاصشان همیشه کارهایشان مقدم بر خودشان بود. در آن سالها

مسجد جاوید مطرح و معروف بود، بیش از آن که نام شهید مفتاح مطرح باشد. الان هم پس از شهادت ایشان، بیشتر وحدت حوزه و دانشگاه مطرح می‌شود و نام ایشان کمتر برده می‌شود. من برای این که شخصیت ایشان را بیشتر معرفی کنم، مطالبی را می‌گویم.» و بعد به شرح شخصیت علمی و مبارزاتی ایشان پرداختند و سپس وارد بحث حوزه و دانشگاه شدند.

چرا آثار ایشان تاکنون به شکل کامل چاپ نشده‌اند؟ ایشان به نگهداری آثار خودشان هیچ توجهی نداشتند. من دیده‌ام که شهید مطهری عکسی را که می‌گرفتند پشت آن می‌نوشتند که این عکس را در تاریخ فلان و در فلان جا گرفتم و افرادی هم که در عکس هستند، اینها هستند یا شهید بهشتی هنگامی که صحبتهای ایشان ضبط می‌شد دقت داشتند که وقتی نوار تمام شد، صحبت نمی‌کردند و وقتی هم نوار را پشت و روی می‌کردند، کمی منتظر می‌ماندند تا آن بخش از نوار که رویش ضبط نمی‌شود، رد شود و بعد حرف می‌زدند که صحبتهایشان ناقص نماند و جمله‌ای حذف نشود. البته اینها کارهای بسیار خوبی بودند و امروز ما می‌توانیم مجموعه خوبی از آثار ایشان داشته باشیم. شهید مفتاح ابدأ مقید به این چیزها نبودند و توجهی به جمع کردن عکسها و سخنرانیهایشان نداشتند، بنابراین با این که مسجد قبا یک مرکز بزرگ مبارزه بود و ایشان در آنجا سخنرانیها و صحبتهای زیادی داشتند و بسیاری از آنها ضبط و تکثیر می‌شد و به مردم هم داده می‌شد، ولی ما نسخه‌ای از آنها نداریم. یک بار هم که از افراد خواستیم اگر مواردی دارند برای ما بیاورند، در حد بسیار محدودی بود که صدا و سیما آنها را گرفته که با استفاده از تکنولوژی جدید، کیفیت آنها را بالا ببرد. ■

